

با کولی کف بین

(1)

نگهت را از شیار کفم برگیر
نمیخواهم مرا گویی
پدر خواهم شد و با بچه‌ای چند
به سامان میشوم یا لات الدنگ
الا تنها به من چیزی بگو
به‌عمرم کولی ام چون تو
و یا دولتخدائی با وطن

(2)

سر را خم کن
از آسمان دیده برگیر
ننگر بهر خدا و ستاره‌ای درآسمان
آنکه را نیست وجبی خاکی وطن
نه خدایی دارد نه ستاره‌ای نه آسمان

شعر از شاعر ملی کورد : عبدالله په‌شیو
برگردان از : حسن ایوب زاده

کوردستان

دشت در زمزمه‌ی باران
کوهسار در خوانش عقاب
جویبار و رود ترانه‌سرای رفتن
خورشید در سرایش افق
آتش پرست وردخوان آتشکده است
باد آوازخوان شاخه گل
ستاره و ماه سپیده‌را میخوانند
کوردستانم !
من نیز تورا

شعر از : عبدالله په‌شیو شاعر ملی کورد
برگردان از: حسن ایوبزاده.

08.11.2005

هلند

سیلی

خورشید را خواهانید؟!
در بطن افق جای دارد
بشکافیدش با خنجرى آزادش کنید
رخسار گمگشته‌ی خود را میجوئید؟!
از رخسار شما ،
خشتی ساخت خلیفه‌ای
بهر پایه‌ی اولین مسجد:
بروید خراب کنید مسجد را
– چه میخواهید؟! آزادی‌را؟!
آزادیتان ،
دوشیزه‌ایست همراه شما هزار سال
اما ، کو ، کجاست ، مردانگی ، مردیتان؟!

شعر از عبدالله پەشیو : شاعر ملی کورد
برگردان از: حسن ایوب زاده
هلند

08.11.2005